

موانع همگرایی و ثبات در منطقه خلیج فارس

محمد مهدی نصوحیان*

چکیده: مسائل و مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ساختاری کشورهای منطقه خلیج فارس عامل اصلی عدم همگرایی میان این کشورهاست. اختلافات کشورهای منطقه با یکدیگر، بی‌اعتمادی و فقدان عزم سیاسی زمینه‌ساز بی‌ثباتی و نفوذ کشورهای فرامنطقه‌ای به خصوص آمریکا شده است. هر چند گام‌هایی در جهت تقویت همگرایی طی دو دهه اخیر برداشته شده است اما همگرایی در منطقه خلیج فارس به شرط وجود عزم سیاسی، تدوین استراتژی، همکاری و فعالیت جدی همه کشورهای منطقه در دراز مدت قابل دسترسی خواهد بود. بهترین روش برای ایجاد ثبات و تعادل در این منطقه، روشی است که تمامی کشورهای منطقه خلیج فارس را در بر بگیرد و امنیت منطقه را با همکاری کشورهای منطقه و به صورت دسته جمعی تأمین کند.

کلیدواژه‌ها: همگرایی، خلیج فارس، کشورهای عرب، ایران، واگرایی، آمریکا، شورای همکاری خلیج فارس.

* دانشجوی کارشناسی ارشد، رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی، ورودی ۱۳۸۰، دانشگاه امام صادق (ع).

مقدمه

منطقه خلیج فارس مهمترین قطب تأمین انرژی دنیا در نیمه دوم قرن ۲۰ بوده و پیش بینی می‌شود که در نیمه اول قرن آینده با پایان پذیری ذخایر آلاسکا و دریای شمال (حداکثر تا ۲۰ سال آینده) بر جایگاه استراتژیک و ژئواکونومیک منطقه افزوده شود. بسیاری از مسائل موجود در خلیج فارس مثل اشغال عراق توسط آمریکا ناشی از اهمیت این موضوع برای دولت‌های غربی است به گونه‌ای که خلیج فارس را هارتلند جهان پس از فروپاشی شوروی می‌نامند. با توجه به این موضوع این پرسش قابل طرح است که چرا بزرگترین صاحبان منابع انرژی و ایدئولوژی، همکاری پیشه نمی‌کنند. برای پاسخ به این پرسش در بخش اول نظریه همکاری کارل دوئیچ را بیان نموده و در بخش دوم با مقایسه آن با شرایط کشورهای منطقه سعی می‌کنیم موانع موجود بر سر همکاری کشورهای منطقه را بهتر درک کنیم، تا قدمی کوچک برای رسیدن به همکاری و اتحاد کشورهای اسلامی برداریم. در بخش سوم نیز مروری اجمالی به سناریوهای احتمالی برای همکاری در منطقه پرداخته شده است.

۱- نظریه همکاری کارل دوئیچ

کارل دوئیچ بدون آنکه نظریه همکاری خود را به سطح منطقه‌ای محدود کند، همکاری را روندی می‌داند که طی آن واحدهای مختلف به منظور دستیابی به صلح با یکدیگر همکاری می‌کنند. وی با عنایت به توجهی که پس از جنگ جهانی دوم به همکاری‌های منطقه‌ای شده بود، سعی در تبیین تحولات دارد. وی با الهام از نظریه سیستمی پارسونز، چهار هدف برای همکاری بیان می‌کند: ۱- حفظ صلح، ۲- حصول ظرفیت‌های چند منظوره گسترده‌تر، ۳- نیل به بعضی از وظایف خاص، ۴- کسب هویت و تصویری جدید از خود. او تحقق همکاری را مستلزم تحقق چند پیش شرط می‌داند:

الف) سازگاری متقابل ارزش‌های عمده رفتار سیاسی

ب) داشتن همبستگی اقتصادی قوی تر و مفید تری که منافع واحساس مشترکی نسبت به مسائل به ارمغان آورد

پ) افزایش چشمگیر ظرفیت سیاسی و اداری حداقل در بعضی از اعضا

ت) رشد اقتصادی برتر حداقل بعضی از اعضا در مقابل دیگر واحدهای غیر عضو

ث) پیوندهای ناگسستنی ارتباطات اجتماعی کشورهای مایل به همگرایی

ج) جذب بخش عمده‌ای از نخبگان سیاسی، حداقل در درون بعضی از واحدهای سیاسی و پویایی این نخبگان (تعمیق دموکراسی و باز شدن نظام سیاسی)

چ) وجود کثرت ارتباطات و مبادلات در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و...

ح) تقسیم منافع عمده به طور نسبی در قالب جریان ارتباطات و مبادلات بین واحدهای همگرا شده

خ) جابه جایی نقش‌های گروهی (اقلیت - اکثریت) در درون واحدهای سیاسی

د) قابلیت پیش بینی متقابل رفتاری

ذ) پیوستگی جغرافیایی

ر) عزم و اراده سیاسی

کارل دوویچ ادعا می‌کند، با فراهم شدن این ۱۲ پیش شرط فضای مناسب و لازم برای شکل‌گیری یک همگرایی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و روانی فراهم خواهد شد. او برای عزم و اراده سیاسی در تحقق همگرایی نقش خاصی قائل است. وی تاکید می‌کند که عزم و توان غالب بخش‌های مهم و جهت‌دار سیاسی در تحقق همگرایی نقش اساسی دارد. بخش‌های اجتماعی نیز به سه شکل می‌توانند در حمایت از همگرایی نقش داشته باشند: پذیرش و تأیید نهادهای حکومتی مشترک، گسترش وفاداری عمومی به این نهادها بالاخره رضایت خاطر همه اجزای شرکت‌کننده از عملکرد این نهادهای مشترک (سیف زاده، ۱۳۸۴: ۳۹۵ - ۳۹۸). او معتقد است که ۶ وضعیت ممکن است، روند همگرایی را معکوس کند و بازیگران را به واگرایی متمایل کند:

الف) افزایش غیر مترقبه در تعهدات اقتصادی، نظامی و سیاسی هر یک از اعضا

ب) افزایش غیر مترقبه و زود هنگام تحرک اجتماعی و مشارکت سیاسی قبل از آنکه فرهنگ مدنی آن ایجاد شده باشد

پ) رشد غیر مترقبه انفکاک‌های منطقه‌ای، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، زبانی و قومی
ت) افول جدی در توانمندی‌های اداری، سیاسی حکومت و نخبگان سیاسی در زمینه وظایف و مسئولیت‌های جاری خود

ث) بسته شدن نظام سیاسی و جلوگیری از ورود اعضای جدید
ج) شکست حکومت و نخبگان در انجام به موقع اصلاحات مورد نیاز و مورد انتظار مردم او همچنین دو نوع همگرایی رامکن می‌داند: همگرایی ادغام شده و همگرایی متکثر همگرایی ادغام شده او معادل فدراسیون و ایجاد یک نظام سیاسی متمرکز است. تجربه نشان داده است که تحقق آن فقط در وضعیت بسیار نادر سیاسی امکان پذیر می‌شود. اما امکان تحقق همگرایی متکثر که مفهومی معادل کنفدراسیون دارد، به لحاظ آزادی عملی که برای اعضا وجود دارد، بسیار ممکن است. بدین جهت دویچ تحقق این نوع از همگرایی را صرفاً مرهون تحقق سه شرط می‌داند:

الف) سازگاری عملی ارزش‌های عمده سیاسی، ب) ظرفیت پاسخگویی حکومت‌ها و طبقات مرتبط سیاسی به نیازهای موجود در دیگر واحدها، پ) قابلیت پیش‌بینی جلوه‌های مختلف همکاری مشترک در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی.

۲- مقایسه نظریه همگرایی کارل دویچ با وضعیت منطقه خلیج فارس

۲-۱- تعارض نگرش‌ها و ارزش‌های نخبگان کشورهای منطقه

ساختارهای سیاسی و اجتماعی اغلب کشورهای منطقه به شدت تحت تأثیر عملکرد و ویژگی‌های رفتاری نخبگان سیاسی این کشورها قرار دارد و چگونگی تعامل میان کشورهای منطقه بستگی به نوع عملکرد و نگرش‌های آنها دارد.

نگرش‌ها و ارزش‌ها و به ویژه ایدئولوژی‌های نخبگان این کشورها نه تنها مکمل هم نیست بلکه متضاد است. تفاوت نگرش کشورهای منطقه نسبت به محیط بین‌الملل، اتخاذ موضع مشترک در قبال مسایل ضروری همانند میزان تولید و صادرات نفت و نیز قیمت

گذاری آن و در نهایت فرایند همگرایی منطقه را با مشکل مواجه می‌سازد. در واقع انرژی به مثابه ابزاری ایدئولوژیک به کار گرفته می‌شود، این وضعیت سالهاست که سازمان اوپک را فاقد کارآیی لازم ساخته است (مشکینی، ۱۳۸۴: ۱۷).

وجود تفکرات انتزاعی و اختلاف در گفتمان، بی‌توجهی به مقدمات مفهومی همکاری و همگرایی، بی‌اعتنایی به شکل‌گیری هویت جمعی، حاکمیت نگرش‌های سلبی بر روابط منطقه‌ای از برجسته‌ترین مشخصاتی است که فرهنگ سیاسی و رفتاری نخبگان سیاسی منطقه را شکل می‌دهد. براین اساس نخبگان سیاسی به ویژه رهبران منطقه عمدتاً دارای اندیشه‌های بسیار بلند پروازانه می‌باشند. در بسیاری از موارد به دلیل ناهمخوانی این اندیشه‌ها با واقعیت‌ها شاهد اتخاذ رفتارهای مطلق‌گرا و کشمکش مداوم میان نیروهای ایدئولوژیک هستیم. لذا نگرش‌ها و ویژگی‌های رفتاری حاکم بر نخبگان سیاسی منطقه، در کامیابی‌های فرایندهای همکاری و همگرایی مانع محسوب می‌گردد. نگرش منفی در میان نخبگان مخصوصاً در روابط میان ایران و اعراب و در قالب مباحثی نظیر (عرب) و (عجم) و (شیعه) و (سنی) مطرح بوده به گونه‌ای که بعضی از رژیم‌های سیاسی تقویت رژیم خود و تعریف هویت خویش را در دامن زدن به چنین موضوعاتی و خلق یک دشمن منطقه‌ای جستجو می‌کنند (ولی پور زرومی، ۱۳۸۳: ۴۶۷).

۲-۲- مسائل سیاسی

در کشورهای منطقه خلیج فارس به استثنای ایران و امارات به طور کلی دو نوع حکومت سلطنتی و دیکتاتوری نظامی موجود است که شکل موروثی دارد. در واقع کانون سلطه و اقتدار در ساختار سیاسی این کشورها پادشاه یا امیر است و ساختار نظام تصمیم‌گیری فردی بوده و کسی خارج از خاندان حاکم در سیستم تصمیم‌گیری این کشورها اختیار تام ندارد. بر این اساس نظام‌های مذکور سنتی و محافظه‌کار بوده و مشروعیت نظام به حقوق الهی سلطنت و ریشه‌های مذهبی و قبیله‌ای باز می‌گردد. در این ساختار سیاسی، انتخابات و مشارکت سیاسی بسیار محدود است و یا اصولاً معنایی ندارد (امامی، ۱۴: ۷۴۲). مهمترین مسئله‌ای که در چارچوب نظام سیاسی این کشورها مطرح می‌شود، مسئله جانشینی و حکمرانی است که از مشکلات اساسی حکومت‌های موروثی

می‌باشد (امامی، ۱۴: ۷۴۴). در واقع بحران جانشینی یکی از جدی‌ترین تهدیدهایی است که ثبات رژیم‌های سیاسی در جهان عرب را به مخاطره می‌اندازد.

در بسیاری از این کشورها دولت یک کارفرمای عمده است و هدایت سیاسی در سطوح عالی متمرکز در دست گروه یا قبیله کوچکی از تصمیم‌گیران است. ناحیه‌گرایی، طایفه‌گرایی و فرقه‌گرایی هنوز نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیری‌های سیاسی ایفا می‌کند که به نوبه خود فرآیند همگرایی را کند می‌سازد. به عبارت دیگر رؤسای قبایل اختیارات خود را به تشکیلات منطقه‌ای که سهل است حتی به دولت مرکزی هم اعطا نمی‌کنند.

تحولات عمده سیاسی و اجتماعی در کشورهای منطقه خلیج فارس - در آینده‌ای نه چندان دور - زمینه اصلی بی‌ثباتی در منطقه را به وجود می‌آورد. موضوعاتی مانند کاهش بودجه‌های دولتی، افزایش میزان زاد و ولد، افزایش هزینه‌های خدمات اجتماعی و بیکاری از مسایلی هستند که نظام سیاسی اقتدارگرا در منطقه را زیر فشار قرار خواهد داد. طبقه متوسط تحصیلکرده به دنبال جایگاهی در حکومت است و شهروندان خواهان کاهش امتیاز خانواده‌های حاکم هستند (رنجبر، ۱۳۸۴: ۱۸۷). ضمن اینکه مشروعیت سستی حاکم بر منطقه اخیراً توسط نخبگان سیاسی دچار چالش گردیده و انتقاد از سیاست‌های آنها آغاز شده است (رنجبر، ۱۳۸۴: ۱۷۶).

تحولات عمده سیاسی و اجتماعی و ناهمگون بودن ساختار سیاسی کشورهای منطقه خلیج فارس فرآیند همگرایی این کشورها را با مانع جدی مواجه ساخته است.

۲-۳- مسائل اقتصادی (اقتصاد رانتی):

همانطور که می‌دانیم در آمد همه کشورهای منطقه بر پایه نفت و گاز بوده و به شدت به درآمدهای نفتی وابسته هستند. به نظر می‌رسد این کشورها که در زمینه اقتصادی اهدافی مشترک دارند، می‌توانند با هماهنگی نمودن سیاست‌های خود و با نشان دادن اراده سیاسی جهت همکاری در این زمینه، علاوه بر ایجاد رفاه اقتصادی و ترتیبات امنیتی داخلی، در روابط خارجی خود نیز در چارچوب سیاست‌ها و اتحادهای اقتصادی، رفاه منطقه و ترتیبات امنیت اقتصادی منطقه را به وجود آورند (یوسفی جویباری، ۹: ۱۵۱).

اما رانتی بودن اقتصاد کشورهای منطقه آثار و پیامدهایی دارد که مانع همگرایی می‌شود. طبیعت اقتصاد رانتی به گونه‌ای است که به خودی خود متمایل به خارج از مرزهای ملی است چون فن‌آوری استخراج، کارشناسان و بازار فروش همگی معمولاً از خارج تهیه می‌شوند. از طرف دیگر دولت که درآمدها از درآمدهای نفتی تأمین می‌شود در عرصه اقتصاد و سیاست بازیگر بلا رقیب است و همین تمرکز اقتصاد و سیاست، دولت را در مقابل جامعه قدرتمند، ولی در مقابل تحولات بین‌المللی آسیب‌پذیر ساخته است (رسالت، ۱۳۷۶: ۱۳). دولتی که با استفاده از ثروت نفتی در مقابل جامعه احساس نیازمندی نمی‌کند، نسبت به مقوله عدالت و مشارکت بی‌توجه است.

دولت رانتی با گسترش هر چه بیشتر دامنه اختیارات خود، آنتی‌تز خود را نیز در درون می‌پروراند. مصرف‌گرایی و تخصیص یارانه‌های نادرست بر کالاهای مصرفی، کنترل مستقیم بر اکثر فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی، جامعه ناکارآمد و بدون خلاقیت می‌آفریند که به هنگام وقوع یک بحران مالی به شدت آسیب‌پذیر می‌گردد. به خصوص که اکثر کشورهای منطقه دارای اقتصادی ضعیف و متکی به درآمد نفت هستند.

دولت رانتی از طریق باز توزیع ثروت در جامعه سعی در مشروعیت‌یابی دارد و این ثروت تنها از طریق صادرات نفت فراهم می‌آید. دولت‌های این چنینی، که به شدت بین‌قدرت سیاسی و ثروت اقتصادی تلفیق ایجاد نموده‌اند، در مقابل نیروهای معارض شدیداً احساس ناامنی می‌کنند و برای جبران این خلاء امنیتی نیاز مبرم به ایجاد تشکیلات عظیم پلیسی و خرید تسلیحات می‌کنند و با وابستگی به قدرت‌های خارجی سعی در حفظ حکومت و برقراری امنیت برای خود می‌کنند. در نتیجه پیوستگی سه مفهوم اقتصاد رانتی، امنیتی و مشروعیت فرآیند همگرایی بین کشورهای منطقه با مشکل روبرو می‌شود، چرا که دولت آسیب‌پذیر نفتی حاضر نیست وضعیت موجود را به خاطر اتحادیه منطقه‌ای موهوم تغییر دهد.

۲-۴- مسائل اجتماعی

از نظر مسائل اجتماعی کشورهای عرب منطقه خلیج فارس در اغلب موارد تقریباً مشابه هستند. غیر بومی بودن نیروی کار، نامتجانس بودن و شکاف طبقاتی اجتماعی، شکاف مذهبی، تجددگرایی و فقدان سیستم سیاسی باز و وجود بحران‌هایی نظیر بحران

هویت، بحران مشارکت و توزیع، وضعیت اجتماعی آنها را شبیه به هم ساخته است. به گونه‌ای که این عوامل سبب بی‌ثباتی در منطقه و تهدید حکومت‌های آن به شمار می‌رود. (یوسفی جویباری، ۱۳۷۹: ۱۵۰) این امر سبب شده تمام توجه دولت‌های عرب منطقه به مسائل داخلی جلب شود و مانعی دیگر بر سر راه همگرایی در منطقه ایجاد شود. در اینجا از باب نمونه تأثیر ناهمگونی جمعیت را در عدم همگرایی به طور اجمال بیان می‌کنیم:^۱ (سازگار، ۱۳۷۸: ۴۴-۴۵) جمعیت کشورهای این منطقه با وجود برخی وجوه مشترک در سنت‌های فرهنگی، زبان و دین در طیف‌های مختلف سنتی و مدرن، بومی و خارجی، شهری و روستایی و قبیله‌ای پراکنده‌اند. به عنوان مثال بر اساس آخرین برآوردها (۱۹۹۷) ۳۱ درصد جمعیت در عربستان، ۶۱ درصد جمعیت در کویت، ۳۲ درصد جمعیت در بحرین، ۷۵ درصد جمعیت در قطر، ۷۶ درصد جمعیت در امارات متحده عربی غیر بومی هستند (مشکینی، ۱۳۸۴: ۲۰). اغلب جمعیت‌های غیر بومی برای اشتغال وارد این کشورها شده‌اند و اولین دغدغه آنها ثبات وضعیت موجود و تداوم باز توزیع ثروت رانسی است. به عبارت دیگر در این کشورها ماشین دولت به هر حال به راه افتاده لیکن دولت به شکل دولت مدرن هنوز تکامل نیافته است. همین امر موجب می‌شود تا منافع ملی مبهم مانده و حفظ وضعیت موجود، اصل اول حکومت باشد. در این شرایط دولت اقتدارگرا بدنبال همگرایی و افزایش کارآمدی خود نیست.

۲-۵- مسائل نظامی = امنیتی

قدرت ملی هر واحد سیاسی متشکل از شش عنصر خرد رهبری، فن آوری، ایدئولوژی، جمعیت، سرزمین و موقعیت ژئوپلیتیکی می‌باشد. بدیهی است که هیچ کدام از کشورهای منطقه خلیج فارس (به جز ایران) در همه موارد گفته شده خود کفا نیستند و به شدت نابرابرند. ضعف ذاتی نیروی زمینی عربستان، تنگناهای ژئوپلیتیکی عراق، ضعف سازماندهی و فقدان عمق استراتژیک بقیه کشورهای خلیج فارس موجب شده است تا اعضای منطقه به یک اندازه احساس تهدید نکنند و با بی‌اعتمادی به یکدیگر تمایل به همگرایی بین آنها کم شود.

یکی از مهمترین مسائل در مورد امنیت این منطقه سیاست تسلیحاتی این کشورها و به طور کلی استراتژی نظامی آنها است که در رابطه با امنیت ملی خود مطرح می‌کنند.^۲ آنها برای داشتن امنیت بیشتر به خرید تسلیحات بیشتر اقدام می‌کنند. در این رابطه در سال ۱۹۹۷ ایران ۴۶۹۵ میلیون دلار برابر ۶/۶ درصد، عراق ۱۲۵۰ میلیون دلار برابر ۷/۴ درصد، عربستان سعودی ۱۸۱۵۱ میلیون دلار برابر ۱۲/۴ درصد، امارات متحده عربی با ۲۴۲۴ میلیون دلار برابر ۵/۵ درصد و کویت با ۳۶۱۸ میلیون دلار برابر با ۱۱/۴ درصد تولید ناخالص ملی را در راستای هزینه‌های نظامی صرف نموده‌اند (ریزبروکس، ۱۳۷۹: ۲۰۴). این امر گرچه در یک نگاه ممکن است بین قدرت‌های منطقه توازن قوا به وجود آورد، اما ذخیره‌سازی تسلیحات و حتی تولید برخی از سلاح‌ها توسط هر یک از کشورها خطر یک جنگ را در منطقه افزایش می‌دهد و نتیجه‌ای جز واگرایی نخواهد داشت (یوسفی جویباری، ۱۳۷۹: ۱۸۲).

از سوی دیگر اکثر کشورهای عرب منطقه به دلیل کمی جمعیت فاقد نیروی نظامی کافی و توان لازم برای دفاع و یا حمله می‌باشند. بدین منظور جهت ایجاد امنیت برای خود به سوی کشورهای قدرتمند منطقه یا کشورهای خارج از منطقه نظیر آمریکا و فرانسه و روسیه روی آورده‌اند و قراردادهایی برای تأسیس پایگاه‌های نظامی با این کشورها امضا کرده‌اند. در این خصوص می‌توان به انعقاد قرارداد امارات متحده عربی با فرانسه در ژانویه ۱۹۹۵، قراردادهای نظامی ده ساله کویت با آمریکا در سال ۱۹۹۱، قرارداد نظامی فرانسه با قطر در سال ۱۹۹۴ اشاره کرد (ریزبروکس، ۱۳۷۹: ۲۰۴).

۲-۶- روابط میان کشورهای منطقه

روابط میان کشورهای منطقه را می‌توان به دو قسمت روابط ایران با اعراب و روابط میان خود اعراب تقسیم بندی کنیم:

۲-۶-۱- روابط ایران و همسایگان عربش در خلیج فارس به طور قابل توجهی از اختلافات شیعه و سنی رنج برده است. همچنین اختلافات عربی - ایرانی نیز بر روابط میان این کشورها تأثیر منفی گذاشته است.

علت خصومت اعراب با ایران پیش از انقلاب این بود که شاه به عنوان متحد استراتژیک اسرائیل و ژاندارم منطقه تهدیدات اعراب علیه اسرائیل را خنثی می‌ساخت. شاه توانسته بود اعراب را دور زده و شریک استراتژیک آمریکا و اروپا گردد. افزایش بهای نفت در دهه ۶۰ و تجهیز نظامی ایران شاه را به تصویری رهنمون ساخت که بر اساس آن جامعه مشترک اروپا و اتحادیه ناتو شایسته ایران بود نه همکاری‌های منطقه‌ای مانند سنتو. به گونه‌ای که وزیر خارجه وقت اظهار می‌نمود که (سنتو تابوت مرده ای بیش نیست) حتی با وجود اعلام دکترین نیکسون در زمینه امنیت منطقه، در بی میلی اعراب برای همکاری با ایران تغییر زیادی حاصل نشد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۳: ۴۳۱).

با وقوع انقلاب اسلامی بر دامنه و شدت این اختلافات افزوده شد که اوج آن جنگ عراق و ایران و پشتیبانی شیوخ خلیج فارس از عراق بود. بعد از انقلاب اسلامی اختلافات میان ایران و عربستان دامنه وسیعی به خود گرفت: (موضوعاتی که باعث اختلافات میان دو کشور بود عبارتند از: امنیت منطقه‌ای، رقابت ایدئولوژیک، سیاست‌های نفتی و درآمدهای آن، مسئله ایفای نقش رهبری در جهان اسلام از اختلافات میان ایران و عربستان بود (اسدی، ۱۳۸۱: ۴۷۰). اختلافات ایران و عربستان با توجه به رهبری عربستان در میان شیوخ منطقه، بر روابط ایران و سایر کشورهای عرب تأثیر منفی گذاشت. ایران خود نیز با سایر کشورهای عربی دارای اختلافاتی بوده که هنوز حل نشده است. از جمله آنها، اختلافات ایران با امارات متحده عربی بر سر جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک است که همواره شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب از ادعاهای امارات پشتیبانی کرده‌اند (رنجبر، ۱۳۸۴: ۱۸۳ - ۱۸۴).

۲-۶-۲- روابط میان کشورهای عرب خلیج فارس نیز عامل دیگر عدم اتحاد میان کشورهای منطقه است. از جنگ جهانی دوم جهان عرب از منازعات میان مصر، عراق، عربستان و سوریه بر سر رهبری کل اعراب رنج برده است. این منازعات با پیشنهاد ایده‌های پان عربیسم از سوی جمال عبدالناصر شدت یافت. بگونه‌ای که وحدت عربی به عنوان ایده مسلط بر فضای سیاسی کشورهای منطقه تبدیل شد. اما افراط گرایی در این موضوع زمینه‌های تفرقه سیاسی بیشتر را در جهان عرب به وجود آورد که سبب عقیم ماندن وحدت

اعراب تحت شعار پان عربیسم شد. منازعه بر سر رهبری جهان عرب، همچنان به عنوان منبع اصلی، اختلافات بین اعراب را دامن می‌زند. عربستان سعودی که یکی از بازیگران اصلی در این منازعه سیاسی است، شبه جزیره عربستان را منطقه ژئوپلیتیک خود می‌داند و هر گونه تغییر و تحول در آن را تهدیدی برای بقای خود می‌داند. متأسفانه عربستان به عنوان کشوری که بیشترین اثر را بر کشورهای عربی منطقه دارد بیشتر به همکاری با شورای همکاری خلیج فارس می‌اندیشد و چترامنیتی خود را با آمریکا به شدت گره زده است (یوسفی جویباری، ۱۳۷۹: ۱۵۴).

جنگ خلیج فارس نیز نتایج متعددی بر جهان عرب داشت. مهمترین نتیجه آن توسعه اختلافات در ساختار اجتماعی کشورهای عربی و تشدید گریز از مرکز و واگرایی در جهان عرب است (اطلاعات، ۱۳۷۰: ۱۲). به نحوی که بعضی از کشورهای عربی از حمله علیه عراق به رهبری آمریکا حمایت کردند و بعضی از کشورها خصوصاً فعالان اجتماعی مانند احزاب و گروه‌های اسلامی با آن مخالفت کردند.

یکی دیگر از مؤیدات میل کم به همکاری و همگرایی بین کشورهای منطقه را می‌توان رویط اقتصادی آنها، با یکدیگر بیان نمود. به رغم اینکه کشورهای منطقه در مسائل مهمی از قبیل دین رسمی، پیوستگی منطقه‌ای، تولید نفت و وابستگی به خلیج فارس وجه مشترک دارند، بخش اعظم تجارت خارجی خود را با کشورهای غیر همجوار انجام می‌دهند. آمار جدول مبادلات بازرگانی ایران با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس بیانگر آن است که حجم تجارت بین ایران و کشورهای مذکور بسیار اندک است. در سال ۱۹۹۲ صادرات غیر نفتی ایران به شش کشور عضو شورا ۴۰۴ میلیون دلار و واردات آن ۱۶۸۵ میلیون دلار بوده است. این امر فقط در مورد ایران صادق نیست، خود اعضای شورای همکاری خلیج فارس که مجموعه نسبتاً متجانسی هستند، فقط ۷ درصد کل مبادلات خود را با یکدیگر انجام می‌دهند (لطفیان، ۱۳۸۴: ۶۶).

۲-۷- اختلافات سرزمینی - مرزی

منطقه خلیج فارس متعلق به دو امپراطوری عثمانی و ایران بود که به علت تعارض‌های دینی، زبانی و نژادی مدام در حال کشمکش و نزاع با یکدیگر بودند. با

فروپاشی و اضمحلال دو قدرت مذکور، استعمار انگلیس و فرانسه مرزهای منطقه را بدون رعایت اصول مردم شناختی، قبیله‌ای، مذهبی و سایر مؤلفه‌های تفکیک مرز، ترسیم نمودند. به همین خاطر این منطقه آکنده از اختلافات مرزی حل نشده می‌باشد. از سوی دیگر وجود ادعاهای ارضی، سیاست‌های توسعه طلبانه و هزینه‌های زیاد مربوط به علامت گذاری بر روی زمین خصوصا وجود منبع حیاتی نفت در این منطقه سبب شده تا کشورهای این منطقه برای مشخص کردن مرزها با یکدیگر به تفاهم نرسند. با نگاهی به اختلاف‌های مرزی بین کشورهای این منطقه در می‌یابیم که اخلاف‌های ناشی از استفاده مشترک از یک منبع اقتصادی از سایر اختلافات مرزی بارزتر است. به عنوان مثال در رابطه با این موضوع می‌توان به اختلاف عراق و کویت بر سر میدان نفتی (رمیله) اشاره نمود (اسدی، ۱۳۸۱: ۵۳۹).

۲-۸- مداخله آمریکا

آمریکایی‌ها دریافته‌اند که برای استیلا بر آینده سرمایه‌داری و جلوگیری از چرخش رهبری آن به سوی قطب‌های رقیب، باید نبض اقتصادی جهان را (خلیج فارس) در کنترل داشته باشند. مضافا اینکه آمریکا با در اختیار داشتن چاهای نفت و قیمت آن به راحتی قادر می‌شود تا تحرکات رقبای خود را، که بسیار نیازمند به نفت هستند، زیر نظر بگیرد. لذا تسلط آمریکا و جلوگیری از ظهور هرگونه رقیب یا اتحادیه مشکل ساز در این منطقه، مسئله حیاتی برای آمریکا است، زیرا پیدایش چنین وضعیتی به اعتقاد رهبران آمریکا به مثابه تهدید رهبری این کشور و جایگزینی رقا به شمار می‌آید. اشغال نظامی عراق توسط آمریکا و انگلیس به بهانه مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی و مبارزه با تروریسم در جهت تسلط کامل بر منابع نفتی منطقه قابل تفسیر می‌باشد.

از دیگر اهداف آمریکا در منطقه جلوگیری از ظهور قدرت منطقه‌ای است: آمریکا با جلوگیری از ظهور، قدرت برتر منطقه‌ای، حضور خود را به عنوان حافظ امنیت در خلیج فارس توجیه می‌کند. آمریکا برای رسیدن به این مقصود بر اساس مقتضیات زمانی، استراتژی‌های متفاوتی را در پیش گرفته است. آمریکا در دهه ۸۰ سعی در ایجاد توازن

میان ایران و عراق کرد و سپس با تهاجم عراق به کویت توازن منطقه‌ای شکست خورد. پس از آن آمریکا در قالب نظام امنیتی تک قطبی در منطقه خلیج فارس، استراتژی‌های زیر را پیگیری می‌کند که همگی به زیان همگرایی منطقه است: (مشکینی، ۱۳۸۴: ۱۱)

- اختصاص نقش استراتژیک برای اسرائیل و خارج کردند این رژیم از انزوا در بین کشورهای منطقه

- تبدیل رژیم‌های این منطقه به انبار اسلحه و ممانعت از فروش سلاح‌های سایر کشورها و تبدیل منطقه به باشگاه اختصاصی خود (جهت کنترل نبض رهبری)

- جلوگیری از پیدایش و رشد دولت‌ها و رژیم‌های مستقل و ملی
- حفظ دولت‌های عرب و موجودیت رژیم‌های فعلی به هر قیمتی که باشد. رؤسای جمهوری آمریکا در این راستا، همواره مدافع ساختارهای حکومتی در کشورهای عرب منطقه بوده و از طریق حضور نظامی و قراردادهای نظامی، مخالف تغییر وضع موجود بوده‌اند.

آمریکا در حکم یک عامل فرا منطقه‌ای برای تحقق اهداف خود در منطقه، همواره از اختلافات درونی کشورهای منطقه بهره برده است. آمریکا برای جامه عمل پوشاندن به الگوی امنیت دلخواه خود تلاش کرده است با تبلیغات وسیعی در زمینه تهدیدهای امنیتی ایران، کشورهای منطقه خلیج فارس را زیر رهبری مستقیم خود نگه دارد و در سیاست‌های منطقه‌ای، ایران را در حاشیه قرار دهد. معرفی ایران به عنوان تهدیدی برجسته و بلند مدت بر ضد امنیت کشورهای کوچک خلیج فارس با توجه به ضعف داخلی و احساس ناامنی و بی‌اعتمادی آن کشورها، آنها را از لحاظ امنیتی کاملاً به آمریکا وابسته کرده است. آمریکا در حال حاضر با استفاده از نوع روابط کنونی خود با ایران و دامن زدن به احساس ناامنی کشورهای منطقه، علاوه بر توجیه حضور دائمی خود در منطقه با کنار گذاردن ایران و عراق از ترتیبات امنیتی، به بستن پیمان‌های امنیتی دو جانبه با کشورهای منطقه دست زده است. چنین ساختار امنیتی، بیش از هر چیز به منظور حفظ و تضمین اهداف و منافع حیاتی آمریکا طراحی گردیده و تضمین‌کننده کامل امنیت منطقه نیست.

۳- سناریوهای احتمالی شورای همکاری خلیج فارس

تا به اینجا گفته شد، وجود موانع داخلی به ویژه تعریف امنیت و تهدید از سوی کشورهای منطقه و نفوذ کشورهای پیرامونی و فرا منطقه‌ای در عدم همکاری تأثیر گذار بوده است، با وجود این می‌توان در افق آینده این منطقه جلوه‌های احتمالی همکاری در قالب سازمان را پیش بینی نمود.

۳-۱- شورای همکاری خلیج فارس (سناریوی موجود)

با وقوع انقلاب اسلامی، ایران که قبلاً یک مانع استراتژیک در برابر شوروی محسوب می‌شد، اکنون از دیدگاه آمریکا تهدیدی جدی برای منافع ایالات متحده به شمار می‌آید. غیر از پیروزی انقلاب اسلامی عوامل دیگری همچون عمیقتر شدن مناقشه اعراب و اسرائیل، توسعه رادیکالیسم در کشورهای منطقه، اشغال نظامی افغانستان به وسیله شوروی و بالاخره شروع جنگ ایران و عراق تشکیل شورای همکاری خلیج فارس را تسریع کرد. شش کشور جنوب خلیج فارس در برخورد با شرایط جدید منطقه با طراحی و هدایت آمریکا به سمت ایجاد یک نظام امنیتی گرایش پیدا کردند. شورای همکاری خلیج فارس با هدف ایجاد یک اتحادیه امنیتی و اقتصادی در تاریخ ۲۶ ماه مه ۱۹۸۱ (۱۳۶۰/۳/۵) با شرکت شش کشور: عربستان سعودی، کویت، قطر، بحرین، امارات متحده عربی و عمان تشکیل شد. اما در واقع هدف از تأسیس این شورا ایجاد سد و مانع در برابر قدرت ایران انقلابی، عراق تندرو و گسترش اسلام سیاسی بود (اسدی، ۱۳۸۱: ۴۶۴).

در اساسنامه این شورا هدف اولیه شورا را همبستگی اقتصادی بیان کرده‌اند که هنوز در مرحله نخست (حرف) باقی مانده است. یأس آورتر این است که حتی همکاری‌های اقتصادی ما بین اعضا نیز به پایین فهرست اولویت‌های مورد نظر اعضا سقوط کرده است (اسدی، ۱۳۸۱: ۴۶۷). اقتصاد متکی بر درآمدهای نفتی کشورهای شورای همکاری سبب شده که اعضا نیاز به ایجاد همبستگی و همکاری را کمتر احساس کنند. در مورد مسائل نظامی - امنیتی نیز به‌رغم وجود انگیزه‌های قوی در این زمینه پیشرفت مهمی مشاهده نمی‌شود. هر کدام از اعضای آن در مورد ایجاد نیروی دفاعی مؤثر با موانع داخلی مواجه می‌باشند. کویت با مشکل سیاسی داخلی و

کمبود نیروی انسانی مواجه است و عربستان برای مدرنیزه کردن نیروی زمینی و دریایی خود حداقل به یک دهه زمان نیازمند است. بحرین و قطر با یکدیگر دشمنی دارند و فاقد طرح‌های مؤثر برای حل اختلافات می‌باشند. امارات متحده عربی در حال پیشرفت است، لیکن توانایی نظامی آن بین امیرنشین‌های هفت گانه تقسیم گشته، همچنین این کشور با معضلات جدی در زمینه نیروی انسانی و یکسان سازی نیروهای مختلف روبروست. عمان دارای تعدادی یگان مؤثر بوده، اما برخلاف بقیه کشورهای منطقه فاقد قدرت خرید تجهیزات مدرن و سنگین می‌باشد (مشکینی، ۱۳۸۴: ۲۴).

شورای همکاری خلیج فارس در زمان حمله عراق به کویت (اوت ۱۹۹۰) هیچ‌گونه اقدامی در جهت بازدارندگی و مقابله با نیروهای متجاوز عراقی انجام ندادند و حتی یک تیر نیز به سوی آنان شلیک نکردند. این امر ناتوانی این سازمان را حتی در کنترل و مقابله با درگیری‌های و بحران‌هایی با ابعاد کوچک را نشان داد (اسدی، ۱۳۸۱: ۴۶۹).

۳-۲- گروه ۶+۲

یک هفته پس از پایان جنگ خلیج فارس و شکست عراق و تخلیه کویت از نیروهای مهاجم، اجلاس دمشق با هدایت و تشویق آمریکا با شرکت شش کشور شورای همکاری خلیج فارس و مصر و سوریه در ۶ مارس ۱۹۹۱ (۱۳۷۰/۱۲/۵) تشکیل شد. نتیجه این اجلاس ارائه طرح امنیتی بود که بعداً به (طرح ۶+۲) معروف شد. پیمان دمشق ناظر بر ایجاد یک نیروی نظامی فعال به منظور دفاع از کشورهای عضو شورا همکاری هنگام روبرو شدن با تجاوزهای خارجی می‌باشد. در این پیمان همچنین بر طرح ریزی برنامه کمک‌های اقتصادی و مالی از سوی شش کشور عرب حوزه خلیج فارس به دو کشور سوریه و مصر تأکید می‌شود (اسدی، ۱۳۸۱: ۵۹۴).

به اعتقاد بانیان این طرح، گروه ۶+۲ هسته یک نیروی صلح عربی در جهت حفظ امنیت و آرامش دولت‌های عرب خلیج فارس به شمار می‌آید. اما چنانکه عملاً شاهد بودیم، بنا به دلایل سیاسی، جغرافیای و اقتصادی طرح امنیتی دمشق، در همان ابتدا با شکست روبرو شد. یکی از دلایل مهم شکست این طرح این است که بیانیه دمشق واقعیات اساسی جغرافیای سیاسی در منطقه را نادیده گرفته است. چرا که در واقع مصر و سوریه قدرت‌های

بیگانه در خلیج فارس به شمار می‌آیند و در منافع اقتصادی و سرنوشت سیاسی و امنیتی آن ذی نفع نیستند (اسدی، ۱۳۸۱: ۵۹۹).

ثانیا بها ندادن به بزرگترین قدرت‌های منطقه یعنی ایران و عراق و دعوت از دو کشور فرا منطقه‌ای برای مهار خطر آنها و ایجاد توازن منفی حکایت از آرامش پایدار نمی‌نماید. ثالثا هر کدام از دو کشور مصر و سوریه با معضلات خاص خود دست و پنجه نرم می‌کنند. در حال حاضر جمعیت مصر هر هفت ماه یکبار یک میلیون نفر اضافه می‌شود (کیهان، ۱۳۷۶: ۱۲). در ضمن کشورهای نفت‌خیز هم دیگر آن کشورهای دهه ۱۹۷۰ نیستند و هزینه‌های جنگ دوم خلیج فارس باعث شده که این کشورها با بحران مواجه شوند. به عنوان نمونه، ذخیره ارزی کویت از حدود ۱۰۰ میلیارد دلار به ۳۵-۴۰ میلیارد دلار تقلیل یافته و هزینه‌هایی بالغ بر ۶۰-۵۰ میلیارد، سهم عربستان در این جنگ تخمین زده می‌شود. بدهی خارجی این کشور در سال ۱۹۸۷ در حد صفر بود، اما هم اکنون به ۷۲ میلیارد دلار رسیده است (مشکینی، ۱۳۸۴: ۲۵).

از سوی دیگر انعقاد پیمان‌های نظامی و امنیتی ما بین آمریکا و کشورهای اروپایی با کشورهای عرب حوزه خلیج فارس باعث شد که بیانیه دمشق از مضمون و هدف اصلی امنیتی‌اش خارج شده و عملا با شکست روبرو شود. به عبارت روشنتر آمریکا و غرب اجازه پیشبرد طرح‌های امنیتی انحصاری عربی در منطقه را ندادند، چرا که خود غرب است که باید نقش محوری و اصلی در این امر داشته باشد (امامی، ۱۳۸۴: ۱۲۷).

این واقعیت که بیش از نیمی از خلیج فارس به ایران تعلق دارد و اینکه اکثر نقاط حساس و استراتژیک منطقه تحت کنترل ایران هستند. همچنین این واقعیت که ایران از نظر جمعیت و منابع بزرگترین کشور منطقه است، باعث شده که ایران سهم عمده‌ای در ایجاد امنیت در منطقه پیدا کند. علاوه بر این با در نظر گرفتن این واقعیت که امنیت در خلیج فارس برای جریان امن نفت در منطقه ضروری است و صادرات و واردات نفت و سایر کالاها از طریق خلیج فارس برای همه کشورهای منطقه خلیج فارس امری حیاتی است، مستثنی کردن ایران از سیستم امنیتی منطقه به معنای اتخاذ ترتیبی است که مانع از برقراری ثبات در منطقه خواهد شد (مجتهدزاده، ۸: ۱۱-۱۲). جنگ دوم خلیج فارس نیز نشان داد

که این طرح کارایی لازم را ندارد لذا کشورهای عرب حوزه خلیج فارس مثل کویت معاهدات دفاعی جداگانه‌ای با آمریکا امضا نمودند (مجتهدزاده، ۱۳۸۰: ۶).

۳-۳- شورای همکاری خلیج فارس به اضافه ایران و عراق

تحقق این چشم انداز در صورت عملی شدن، بهترین اتحادیه امنیتی منطقه خواهد بود. تمرکز و تلفیق قدرت مالی عربستان، امارات متحده عربی و کویت با دانش فنی و نیروی انسانی ماهر و نیمه‌ماهر ایران و قدرت نظامی عراق در مساحتی بالغ بر ۴/۵ میلیون کیلومتر مربع و با جمعیتی بیش از ۱۱۰ میلیون نفر می‌تواند پیامدهای تعیین کننده‌ای در ثبات سیاسی و رونق اقتصادی منطقه در بر داشته باشد. این سیستم امنیتی یا به عبارت بهتر امنیت دسته جمعی یکی از جایگزین‌های موجود برای ترتیبات امنیتی منطقه است. در امنیت دسته جمعی فرض بر این است که هیچ کشوری به تنهایی قادر به تأمین امنیت خود نیست، بلکه با توافق‌های امنیتی و حسن همجواری و همکاری با دیگر کشورها و با هزینه کمتری می‌تواند به این هدف دست یابد.

از نظر ایران بهترین سیستم امنیتی برای منطقه خلیج فارس، همکاری و مشارکت کلیه کشورهای منطقه در ترتیبات امنیتی بدون حضور نیروهای بیگانه می‌باشد. این سیستم امنیتی می‌تواند تا حد زیادی از طریق گسترش همکاری‌های اقتصادی بین کشورهای منطقه تقویت گشته و جایگزین سایر گزینه‌ها در منطقه گردد. در واقع همکاری و امنیت دسته جمعی با هر گونه مسابقه تسلیحاتی، موازنه قوا و نظامی‌گری در منطقه منافات دارد و می‌تواند بهترین روش برای تأمین امنیت در منطقه به شمار رود. اما متأسفانه بی‌اعتمادی کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس به ایران و همین‌طور به یکدیگر، زمینه هر گونه همکاری امنیتی و دسته جمعی را از میان برده است (رنجبر، ۱۳۸۴: ۱۸۹).

۳-۴- هشت کشور حاشیه خلیج فارس به اضافه پاکستان و هند

تجربه نشان داده است که سازمانی در زمینه همکاری موفقیت بیشتری کسب می‌کند که اعضا به ویژه از لحاظ اقتصادی مکمل یکدیگر باشند. هند به سرعت در حال رشد است و به منابع انرژی نیازمند است، از سوی دیگر پاکستان نیز قدم در راه رشد و

توسعه گذاشته است و نیروی کار فراوانی دارد. بنابراین همکاری منطقه‌ای به سود همه کشورهای منطقه است چرا که کشورهای عربی از لحاظ سرمایه مالی و انرژی، ایران از لحاظ دانش و فناوری، پاکستان از لحاظ نیروی کار می‌توانند مکمل یکدیگر باشند. همچنین ایران و کشورهای عربی می‌توانند نقش میانجی در نزدیکی هند و پاکستان و رفع اختلافات داشته باشند و از سوی دیگر هند و پاکستان نیز می‌توانند نقش میانجی در روابط ایران و کشورهای عربی ایفا کنند.

نتیجه‌گیری

خلیج فارس عموماً شامل کشورهایی است که با مسائل و مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ساختاری روبه‌رو هستند. این عقب‌ماندگی‌های ساختاری زمینه‌ساز ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌های موجود در منطقه رافراهم نموده و همین امر به بازیگران بین‌المللی فرصت لازم را برای ایفای نقش اصلی در منطقه خلیج فارس داده است. لذا عامل اصلی عدم همکاری و حضور بیگانه، در مسائل و مشکلات داخلی کشورهای منطقه نهفته و برآیند مستقیم عملکرد کشورهای منطقه است. به عبارت دیگر با توجه به اینکه ساختار اجتماعی و سیاسی این کشورها ثبات نداشته و از کار کرد ضعیفی برخوردار است. همچنین ساخت تک‌محصولی کشورهای منطقه، مقتضیات اقتصاد رانتی و مهمتر از همه حاکمیت علایق ایدئولوژیک، روند همکاری در منطقه را کند نموده و رویکرد همگرایانه در منطقه را بیشتر بر تصمیم سیاسی متکی نموده است. در واقع می‌توان گفت هر چه ثبات داخلی و توانایی تصمیم‌گیرندگان اصلی در پاسخگویی به تقاضاها و خواسته‌های داخلی بیشتر باشد توانایی این کشورها برای حضور فعالانه در فرآیند همکاری میان کشورها منطقه بیشتر خواهد شد. نظر به فقدان تجربه همکاری موفق در منطقه خلیج فارس برای نیل به منطقه‌سازی، نقطه آغاز، برخلاف تصورات موجود، نه بسط پیوندهای اقتصادی بلکه ساماندهی ابهامات و سوء تفاهمات و حل اختلافات به وسیله گفتگو و مذاکره است. به ویژه بی‌اعتمادی کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس به ایران و به یکدیگر زمینه هر گونه همکاری امنیتی و امنیت دسته‌جمعی را از بین برده است. لذا همکاری در منطقه در یک فرآیند طولانی مدت قابل دسترسی خواهد بود که نیازمند عزم سیاسی و تدوین استراتژی دراز مدت می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- مهمترین علت در نامتجانس بودن مردم این کشورها آن است که اغلب کشورهای منطقه پیشتر موجودیت سیاسی متمایز نداشته و غرب آنها را آفریده است. نداف صفران، ابعاد مسئله خاورمیانه، قبل و بعد از جنگ خلیج فارس، ترجمه لیلا سازگار، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال ۸ ش ۳ و ۴، ۱۳۷۸.
- ۲- استراتژی آمریکا نیز در جهت ایجاد موازه قوا در منطقه و جلوگیری از نفوذ ابرقدرت شوروی زیمه ساز این مسابقه تسلیحاتی را تسهیل نمود. آمریکا با دکترین دو ستونی نیکسون به تجهیز تسلیحاتی عراق و ایران و عربستان همت گماشت و منشا بسیاری از تنشها در دهه ۱۹۸۰ بین کشورهای منطقه را بوجود آورد.

فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- اسدی، بیژن (۱۳۸۱)، **خلیج فارس و مسایل آن**، تهران: سمت.
- ۲- امامی، محمدعلی (۱۳۸۴)، **سنت، نوگرایی و مشروعیت در کشورهای عرب خلیج فارس، فصلنامه سیاست خارجی**، ش ۳.
- ۳- رنجبر، مقصود (۱۳۸۴)، **ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی ج.ا.ا، فصلنامه مطالعات راهبردی**.
- ۴- روزنامه رسالت، ۱۳۷۶/۳/۲۸.
- ۵- روزنامه کیهان، ۱۳۷۶/۴/۱۵.
- ۶- روزنامه کیهان، ۱۳۷۶/۴/۸.
- ۷- ریزابروکس، (۱۳۷۹)، **روابط سیاسی - نظامی و ثبات رژیم‌های عربی در منطقه**، ترجمه محمد کمال سروریان، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال سوم، ش ۳.
- ۸- سعیده لطفیان، (۱۳۸۴)، **آینده از آن ماست...**، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، ش ۲ و ۳.
- ۹- سیف زاده، حسین (۱۳۸۴)، **نظریه‌ها و تئوری‌های مختلف در روابط بین‌الملل**، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت امور خارجه، ص ۳۹۵-۳۹۸.
- ۱۰- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۲)، **نگاهی به ادعاهای امارات متحده نسبت به جزایر ایران**، **اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، ش ۹.
- ۱۱- مشکینی، قدیر نصری (۱۳۸۴)، **مؤلفه‌ها و موانع همگرایی در منطقه خلیج فارس**، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، ش ۱۶.

- ۱۲- نداف صفران (۱۳۷۸)، ابعاد مسئله خاورمیانه، قبل و بعد از جنگ خلیج فارس، ترجمه لیلا سازگار، **اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، سال ۸، ش ۳ و ۴.
- ۱۳- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۳)، **سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی**، تهران: نشر البرز.
- ۱۴- یوسفی جویباری، محمد (۱۳۷۹)، همگرایی در میان کشورهای منطقه خلیج فارس، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، ش ۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی